

## پنجره ای بسوی آفتاب گامی برای معرفی موسیقی سازی

بطور کلی برداشتهای ما از محیط اطراف به وسیله پنج حواس است، و لذت بردن ما از زیبایی های هنر، نتیجه مقایسه آن با شناخت و تجربیات ماست. و این خود متأثر از درک ما از زیبایی های آن هنر و توانایی آن حسی است که مورد خطاب قرار می گیرد.

بعنوان مثال در موسیقی حس شنوایی و در نقاشی حس بینایی مورد خطاب اند.

تغییر و تحولات سلیقه هنری انسان نیز تحت تاثیر ژرفای شناخت او از آن هنر و همچنین درجه نزدیکی و تداوم ارتباط او با آن است. و هم از این روست که رشد و تحول هنر می تواند تحت تاثیر درک هنری مخاطب نیز باشد. زیبایی و رنگارنگی هنر موسیقی بی پایان، و بسیار فراتر از میانگین برداشت عموم شنوندگان موسیقی است، همچنین ظرفیت رشد حواس پنجگانه انسان نیز فراتر از آنی است که بکار گرفته می شود، از این رو اشاعه هنر و بالا بردن سطح هنرپذیری جامعه، جزئی از کار هنرمند و لازمه حیات و باروری هنر است. با یک نگاه عام به زندگی خویش می توانیم در یابیم، تا چه اندازه به رشد هر کدام از حواس خویش می پردازیم، آیا به اندازه ای که با بها دادن به صرف خوراک لذیذ به حس چشائی خویش احترام می گذاریم، یا با زیبا و معطر کردن خود و اطراف مان به حس بینائی و بویائی خود ارزش می دهیم، به حس شنوایی نیز می پردازیم؟ آیا کیفیت ابزار شنیدن موسیقی برآیمان به اندازه زیبایی میز و صندلی منزل مان اهمیت دارد؟ آیا به اندازه ای که دست بافت بودن یک فرش حائز اهمیت است و بینائی ما را نوازش می دهد، اصالت یک اثر موسیقایی و کیفیت ضبط آن و پخش صوتی که از آن موسیقی را می شنویم اهمیت دارد؟

**اگر چشم ما زیبایی یک فرش دست بافت را در مقایسه با ماشینی اش و زبان ما تفاوت میان طعم میوه آفتاب دیده را از آفتاب ندیده، و بینی ما عطرخوش یاس را از گنبدگی تمیز می دهد، ولی گوش ما قادر به تشخیص تفاوت کیفیت ها در موسیقی نیست، دلیلش ناتوانی زیبا شناسی شنوایی ما در مقایسه با دیگر حواس است.**

آنکه ذائقه ای حساس و نازک سنج دارد، هر لقمه ای را درهر گوشه ای فرو نمی برد.

سخن از اختلاف سلیقه و تنوع نظر نیست- که این خود از زیبایی های زندگی است- سخن از درک عمیق زیبایی است و تربیت حواس برای دستیابی به جلوه های زیبای هنر، که ذائقه ای حساس و نازک سنج می خواهد. کمبودهای زیبایی شناسی شنونده موسیقی غالباً با استدلال های تنگ نظرانه توجیح می شود که این نیز با روح نوجونی طبیعت که ما جزئی از آنیم مغایر است.

بسیاری از شنوندگان موسیقی قادر به درک موسیقی بدون کلام نیستند و برای ارتباط گیری با موسیقی نیازمند به پدیده ای ملموس تر از موسیقی مانند شعر یا تصویر اند و موسیقی را تنها با کلام می شناسند و در انتخاب موسیقی مورد علاقه شان همواره بدنبال نام خواننده اند! حال آنکه موسیقی به تنهایی از کیفیت های زیبایی ویژه ای برخوردار است که برای دستیابی به آن باید که دقیق و عمیق تر نگریست.

و بسیاری موسیقی را به دو دسته غمگین و شاد تقسیم می کنند و هر آنگونه موسیقی را که نیاز به تفکر بیشتر دارد غمگین، و انواع دیگر را نشاط آور می خوانند. در حالی که اگر وظیفه هنر را بیان احساسات انسان و بازتاب دغدغه های او در قالبی بدانیم که از کلام روزمره فراتر برود، شادی و حزن تنها بخش کوچکی از این احساسات و دغدغه ها را در بر می گیرد.

تصور کنید که آهنگسازی داستان عشقی را به تصویر اصوات می کشد، کدام لیلی و مجنون و کدام خسرو و شیرینی فقط با زبان موسیقی شاد یا غمگین قابل تصویر اند. شادی عشق همیشه توام با حزن است و حزن خود یکی از عمیق ترین اشکال بیان زیبایی های زندگی است و در واقع این دو در یک رویارویی به یکدیگر معنی و زیبایی می دهند. در فرهنگ ما بی غمی برابر است با بی خیالی و کنایه از بی خبری.

حمید متبسم